آیت الله بروجردی در مسئله إجتماع أمر و نهی قائل به جواز است. ایشان ادعای خود را در ضمن سه مرحله ثابت می­کند.

**مرحله اول:** ایشان وجود و حرمت ، اراده و کراهت را از عوارض نفس می­داند . همانگونه که مولی حکیم در صُقع ربوبیش نسبت به عملی کراهت دارد و نسبت به عملی حُبّ دارد ، انسان هم نسبت به عملی نا راضی است و نسبت به عملی راضی است پس محبوبیَّت و رضایت و خواستن و نخواستن از عوارض نفس است . نظیر علم و جهل است . نفس ما نسبت به آمدن دانشمندی عالم است و در عین حال نمی­داند این دانشمند عدالت دارد یا خیر؟ پس علم و جهل نیز از عوارض نفس است.

**مرحله دوم:** متعلَّق احکام طبیعت من حیث هی هی نیست، مفهوم عناوین هم نیست بلکه وجود طبیعت است یعنی متعلَّق وجود آن عنوانی است که مرأه خارج است. مثلا شیء مرآه خارج است که حکایت از خارج می­کند. عنوان صلاه مفهوم است و لکن وجود این عنوان مثل وجود شیء ، علم و جهل از خارج حکایت می­کند. لذا متعلَّق احکام مفاهیم انتزاعیه نیستند بلکه وجود عناوین و طبایع می­باشند.

**أمر سوم:** در احکام سرایت دادن ممنوع است. هرگز حکم از متعلَّق خودش به متعلَّق حکم دیگری سرایت نمی­کند. مثل اینکه شخصی أمر می­کند به خیاطی کردن لباسش و او را نهی می­کند از تصرُّف در فضای غصبی ، حال اگر خیاط لباس او را در فضای غصبی بدوزد این طور نیست که ضامن اُجرت آن خیاط نباشد این خیاط مستحق اُجرت است چون اُجرت از آثار و احکام خیاطی است و حرمت از تصرُّف در زمین غصبی بر خواسته است و سرایت به خیاطی نمی­کند .

ایشان بعد بیان این سه أمر جواز إجتماع أمر و نهی در شیء واحد را نتیجه می­گیرد زیرا صلاه در دار غصبی هر سه نکته را دارد .

 این نماز به إعتبار صلاتی وجوبش بر نفس مُصلِّی عارض شد و این تصرُّف در دار غصبی باعث شد که حرمتی در نفس این شخص عارض شود . یک نفس در اثر توسعه ای که دارد می­تواند معروض دو عنوان یا چند عنوان شود و اشکالی هم ندارد مانند علم و جهل که عارض بر نفس می­شود .

از سوی دیگر مجمع به خاطر اینکه دارای دو حیثیَّت است و حکم هر یک به دیگری سرایت نمی­کند پس صلاه در مکان غصبی به إعتبار تفاوت حیثیَّات اجتماعی لازم نمی­آید . حیثیَّت صلاتی متعلَّق وجود و حیثیَّة غصبی متعلَّق نهی شده است . نظیر خیاطی در فضای غصبی است پس هر کدام حکم جداگانه و مستقلی دارند لذا إجتماعی لازم نمی­آید.

**به نظر ما در بیانات مرحوم بروجردی لازم است دقت های شود.**

**دقت اول:** شما متعلَّق أمر و نهی را به علم و جهل قیاس کردید در حالی که به نظر می­رسد بین موضوع و متعلَّق خلط شده است.

**توضیح:** درباره علم و جهل دو موضوع مستقل داریم ، موضوع علم ، عالم و معلوم است و موضوع جهل، جاهل و مجهول است لذا علم و جهل بر یک نفس عارض می­شود چون هر کدام موضوع مستقلی دارند ( نفس ما علوم زیادی دارد و جهل های زیادی دارد و این ها به اعتبار موضوعات است . خیلی از موضوعات برای ما روشن نیست والبته برخی از موضوعات نیز برای ما معلوم شده است ) اما در احکام مثل وجوب و حرمت بحث بر روی متعلَّقات است . ما می­خواهیم بدانیم صلاه در دار غصبی که یک حرکت است آیا مجمع واحد است که متعلَّق أمر و نهی با هم است یا خیر؟

همچنین ما اگر نظر آیت الله بروجردی را بپزیریم که صلاه در دار غصبی مثل علم و جهل است لازم می­آید که اکرم العلماء و لا تکرم الفساق منهم داخل در باب إجتماع‌ أمر و نهی شود در حالی که کسی این را نمی­گوید.

**دقت دوم:** قبلا بیان شد که ترکیب صلاه و غصب انضمامی است لذا باید دید صلاه و غصب چه حیثیّتی دارند ؟ تقییدی یا تعلیلی؟ اگر تقییدی باشد إجتماع جایز است زیرا صلاه قید واجب است و ربطی به غصب ندارد و غصب هم قید حرام است و ربطی به صلاه ندارد و لکن اگر حیثیَّت تعلیلیّه باشد باید إمتناعی شویم چون این یک حرکت هم علت وجوب صلاه شد و هم علت حرمت غصب شده است لذا إمتناعی می­شویم

**سوال:** چرا ترکیب صلاه و غصب انضمامی است ؟

**جواب:** زیرا صلاه و غصب از دو مقوله هستند و اتحاد بین دو مقوله ممکن نیست لذا ترکیب بین آنها اتحادی نخواهد شد . صلاه از مقوله وضع است مانند قعود و جلوس ، اما غصب از مقوله عین است که نیازمند مکان است .

مثل ایشان که متعلَّق احکام را وجود طبیعت می­گیرد باید توجّه کند به این نکته که ترکیب بین صلاه و غصب انضمامی است . وقتی ترکیب انضمامی شد باید مبنای خود را اختیار کنیم که آیا صلاه و غصب حیثیَّت تقییدی دارند یا تعلیلی.

**دقت سوم:** قیاس بحث ما به خیاطی درست نیست زیرا در مثال خیاطی مأمورٌ به عین منهی عنه نیست. مأمورٌبه خیاطی است و منهی عنه تصرُّف در مکان غصبی است که دو وجود اند که ترکیب نشده اند و لکن محل بحث ما در مجمع واحد و یک وجود است ، یک حرکت هم صلاه است و هم غصب است .